**خوانش فرویدیستی رمان**

روان کاوی، سه سطح دارد: یک بار می تواند به عنوان "نظریه" ای پیرامون شخصیت و انگیزش مطالعه شود؛ یک دفعه می توان از آن به عنوان یک "روش درمانی" استفاده کرد و سرانجام، یک بار هم می شود به عنوان یک "روش تحقیق" از آن بهره جست. هرچند برخی بر این باورند که میان اصول روان کاوی (نظریه) و درمان روان کاوانه (روش درمانی) فرق گذاشت، بعضی هم اعتقاد دارند که میان این سه سطح، گونه ای همپیوندی وجود دارد؛ به این معنی که اگر کسی می خواهد در زمینه ی روان کاوی به "تحقیق" بپردازد، ضروری است که از نتایج به دست آمده از "روش درمانی" استفاده کرد و اگر پژوهشگری قصد دارد به "درمان بیمار" بپردازد، لازم است که پیش از آن، در مورد شخصیت "نظریه" ای خاص داشته باشد . "فروید" 1 "روش درمانی" خود را بر پایه ی "مطالعات بالینی" بیماران روانی خود استوار می ساخت اما در ضمن، یک "نظریه" ی خاص هم در مورد شخصیت و انگیزش های روانی داشت؛ مثلا ً اعتقاد داشت که منشأ بسیاری از احساسات، رفتارها و خطاهای زبانی ما، در پیوندی تنگاتنگ با "غریزه ی جنسی" و سرکوب های روانی آن در دوران کودکی بیمار، باید مورد مطالعه قرار گیرد و هرگز از این "نظریه" دست برنداشت.

از نظر او درمان روان کاوانه، باید با کوششی فراگیر برای کشف "ناخودآگاهی" 2 و دستیابی به نخستین تجارب کودک از نظر روان شناختی همراه باشد. "فروید" می کوشید تا به یاری "خواب مصنوعی" 3 و بعدها "تداعی آزاد معانی" 4، "تحلیل رؤیا" و برخی "مکانیسم های دفاعی" 5 به "ناخودآگاهی" بیمار راه پیدا کند و خاستگاه "تنش" 6 های روانی بیمار را کشف کند. برخی پژوهشگران نوشته اند:

" ارزش و اهمیت واقعی فروید، در "کشف" ضمیر ناخودآگاه، نیست [ زیرا در سده های هجدهم و نوزدهم برخی فلاسفه در مورد آن، نوشته بودند ] بلکه در یافتن و اثبات نقش ضمیر ناخودآگاه در انگیزش انسان و در رهیافتی برای دستیابی به ناخودآگاه و مطالعه ی آن است " (میزیاک؛ استاوت سکستون،1371، 577-576).

من با بهره جویی از مقاله ی "استرندبرگ" 7 باعنوان *گذار فاکنر از فروید تا مارکس* 8 (2010) به طرح مسأله ی نفوذ و رواج آموزه های روان کاوی "فروید" در "ایالات متحد آمریکا" می پردازم تا نشان دهم که "فاکنر" 9 مستقیم یا غیر مستقیم، زیر تأثیر آن ها بوده است. در سال 1909 "استنلی هال" 10 این روانکاو اتریشی را برای شرکت در جشن بیستمین سالگرد تأسیس دانشگاه "کلارک" 11 و ایراد یک رشته سخنرانی به آمریکا دعوت کرد. "فروید" پنج سخنرانی در این دانشگاه ایراد کرد که بی درنگ به انگلیسی ترجمه و سال بعد در *مجله ی روان شناسی آمریکا* 12 منتشر شد. نکته ی مهم تر، این است که "هال" با ترجمه ی *مقدمه ی کلی بر روان کاوی* 13 "فروید" ـ که در این نوشته به آن، زیاد استناد خواهیم کرد ـ به گسترش بیش تر روان کاوی در آمریکا، کمک کرد. مترجم روان شناس ـ با این که خود با برخی نظریات "فروید" در مورد "نظریه ی جنسی نگری" 14 موافق نبود ـ "فروید" را "اصیل ترین و خلاق ترین متفکر در روان شناسی نسل ما" دانست (همان، 222-221) و "درجه ی افتخاری آکادمیک" به او اعطا کرد ( *ویکی پدیا* ).

"فاکنر" در *فاکنر در دانشگاه* 15 (Vintage ، 1965) می گوید:

1. Freud 2. Unconsciousness 3. Hypnotism 4. Association of ideas 5. Defensive mechanisms

6. Tension 7. Strandberg 8. *Faulkner’s Drift from Freud to Marx*  9. Faulkner 10. Granville Stanley Hall 11. Clark University 12. *American Journal of Psychology* 13. *A General Introduction to Psychoanalysis* 14. Pansexualism 15. *Faulkner in the University*

" من با فروید، آشنا نیستم. لزومی هم ندارد که نویسنده برای این که چنین چیزهایی بنویسد، حتما ً با فروید آشنا باشد تا مفاهیم فرویدی را به صورت نماد عرضه کند. " با این همه، قراینی نشان می دهد که "فاکنر" با آموزه ها و مفاهیم کلیدی فرویدیستی، آشنا بوده است زیرا با دقتی بیش از اندازه، به نیروی عظیم "جنسیت" 1 و نقش حیات خانواده در شکل بخشی به شخصیت انسان پرداخته است. این اشاره ی "فاکنر" به "فروید" در مصاحبه ای با "ژان استین" 2 که:

" این روزها هرکه در "نیو اورلئان" 3 زندگی می کند، در باره ی "فروید" حرف می زند. با وجود این، من هیچ یک از آثار او را نخوانده ام " (ژان استین، 1959، 137).

نشان می دهد که "فاکنر" ضمن رفت و آمد به محیط های فکری آن زمان در این شهر، در مدار دیدگاه های "فروید" قرار می گرفته، هرچند به قول خودش آن ها را نخوانده است. کتاب *مقدمه ای کلی بر روان کاوی* ـ که از آن یاد شد ـ در سال 1920 مجددا ً از سوی انتشارات "Horace Live Right" ـ که از این پس در این نوشته، با *مقدمه ی کلی* از آن یاد خواهیم کرد ـ انتشار یافت. تأثیر مستقیم مفاهیم فرویدی را در نخستین رمان های "فاکنر" مانند *مواجب سرباز* 4 (1926) نیز می توان یافت. یکی از این مفاهیم "اصل لذت" 5 است که در همان کتاب نظری "فروید" به عنوان محرکی تعیین کننده در رفتار آدمی مطرح شده است:

" چنین به نظر می رسد که کل فعالیت روانی ما، بر مبنای "کسب لذت و دفع الم" 6 بنا شده باشد که به گونه ای خودکار بر پایه ی "اصل لذت" استوار است " (فروید، *مقدمه ی کلی،* 365). پیوند بعدی میان "اصل لذت" و "سکس" 7 به عنوان " مبرم ترین لذتی که آدمی توانایی انجام آن را دارد و از طریق عمل جنسی تحقق می یابد، مبیّن گونه ای از "شخصیت پردازی" نویسنده ی رمان *خشم و هیاهو* 8 است که در رمان *مواجب سرباز* و شخصیتی به نام "یوآرنوس جونز" 9 نیز مصداق پیدا می کند. او در این رمان می گوید: " آدم می توانست تمام وقتش را صرف خوردن، خوابیدن و زاد ِ ولد کند. " یک مفهوم دیگر روان شناختی در همین رمان اولیه ی "فاکنر"، "بحران روانی" 10 است که بر پایه ی مشاهدات بالینی "فروید" در مورد بیمارانی استوار بود که "روی یک فکر خاص در گذشته ها متمرکز یا به اصطلاح "تثبیت" 11 می شوند و نمی دانند چگونه از شر این فکر مزاحم، خلاص شوند. این گونه خیالبافی ها، آدم را از زمان حال و آینده دور می کند " (فروید، *مقدمه ی کلی* 287).

در رمان مورد خوانش، برخی از شخصیت ها گرفتار چنین "بحران روانی" و "تثبیت" روی زمان، رخداد، شخصیت یا مفهومی هستند و با همین دغدغه و وسواس فکری زندگی می کنند. یکی از نمودهای "تثبیت" در ذهن وسواسی "کونتین"، "بکارت" خواهر است. پیش از این نوشته ایم که در فرهنگ "جنوب" و روزگار پیش از "جنگ های داخلی" و "الغای بردگی"، یک باور مذهبی ـ اشرافی در ذهن نیاکان "کامپسن" ها بوده که از دختر "پاکدامنی"، "نجابت" اشرافی و اصیل زادگی انتظار داشته اند. اکنون چند صد سال از زمان اعتبار آن باورها گذشته اما "کونتین" همچنان بر آن باورها اصرار دارد. یک نکته ی مهم در این گونه باورها، وقتی است که چنین اعتقاداتی جنبه ی ایده ئولوژیک به خود می گیرند و "فروید" در کتاب *آینده ی یک توّهم*  12 (1927) می نویسد این باورها و حساسیت های اعتقادی وقتی خطرناک می شوند که مرجع هایی مانند "کلیسا" یا "نظامیگری" به آن دامن بزنند یا آن را "نهادینه" کنند یا با تشویق رفتارهایی از نوع فداکاری در میان

1. Sexuality 2. Jean Stein 3. New Orleans 4. *Soldier’s Pay* 5. Pleasure principle 6. Procuring pleasure and avoiding pain 7. Sex 8. *The Sound and the Fury* 9. Januarius Jones 10. Trauma 11. Fixation 12. *The Future of an Illusion*

پیروان خود، آن را "به مهم ترین عامل در موجودیت مادّی تمدن تبدیل و آرمان های مذهبی را در وسیع ترین مفهومش، تبلیغ کنند. "

اگر "کدی" هفت ساله پیراهن خود را درآورد تا خشک کند "کونتین" اخلاق گرا، غیور و متعصب، به او سیلی می زند (29). وقتی خواهر در چهارده سالگی با "ایمز" نامی "رابطه" برقرار کند، باز غیرتی شده با دشنه قصد کشتن او می کند (174) و گاه، سال مرگ خود را همان سال ازاله ی بکارت خواهر می داند (143). دومین خوره ی فکری او واژه ی "خواهر" است. او نسبت به این کلمه، حساسیت فوق العاده ای دارد و پیوسته ذهنش متوجه همین واژه است و همین حساسیت، خود باعث کشاکش فیزیکی با این و آن می شود: گاه به یاد "سن فرانسیس" 1 مهربان می افتد که مرگ را "خواهر عزیز خود" دانسته " که به عمرش، خواهر نداشت " (92). زمانی به یاد حرف های پدرش می افتد که گفته است حضرت "عیسی مسیح" را " تق تق منظم چرخ های کوچک " ساعت از میان برده است که او هم "خواهر" ی نداشته است (همان) . وقتی با "ایمز" مواجه می شود ـ که از خواهر ازاله ی بکارت کرده است ـ باز از او می پرسد تو خواهر داشتی؟ (185) وقتی با "جرالد" دوست دانشگاهی خود دست به یقه می شود، باز پیوسته همین سؤال را مطرح می کند (191). وقتی با دخترک فقیر ایتالیایی برخورد می کند و در نقش برادر بزرگ تر، برایش نان و بستنی می خرد، به او هم "خواهر" می گوید ( 146). چنین به نظر می رسد که مفهوم "خواهر" اشاره به موجودی معصوم دارد که باید از او حراست کرد تا متجاوزی، قصد او نکند . اگر با دخترک ایتالیایی همراه می شود، به این دلیل است که در جهان پندار قصد دارد از او در برابر متجاوز احتمالی، دفاع و مراقبت کند اما برعکس، خود از جانب برادر دخترک به اغفال خواهر متهم می شود (161). از همین گونه اند واژگانی مانند "ساعت"، "سایه"، "چپ" و "بنجی" که چون "پشه ی نمرود" در زوایای ذهنش می گذرد و سرانجام به مرگش فرامی خواند.

"کونتین" در رمان، تجسمی از مفهوم فرویدی "من ِ برتر" (فراخود) 2 است. "من برتر" به آن بخش از "خود" 3 یا "شعور" اطلاق می شود که به اصطلاح "امر به معروف و نهی از منکر" می کند. "من ِ برتر" به سویه ای از "خود" نظر دارد که جنبه های اجتماعی، اخلاقی، اوامر و نواهی مذهبی را در رفتار اجتماعی انسان، برجسته می کند و پیوسته به ما هشدار می دهد. همان اندازه که "من ِ برتر" در هدایت اخلاقی و مدنی انسان و پیشرفت فرهنگ و تمدن انسانی نقش برجسته ای دارد، اگر به راه افراط کشیده شود، برای تمدن بشری هم زیانبار است. "کونتین" در برخوردش با اعضای خانواده و دوستان دانشجویش، بیش از اندازه خُرده گیر است و با وسواس های شبه اخلاقی و شبه اشرافی اش، موجبات اختلال روانی برای خود و مزاحمت اجتماعی برای دیگران فراهم می کند. "فروید" هشدار می داد که نباید بخشی از "خود" بر کل آن، غالب شود و "خود" را به یک دستگاه "سانسور" و "نظارت" نهادینه شده برای َاعمال خود و دیگران تبدیل کند.

"کونتین" خود را مسؤول همه ی کجروی ها و انحرافاتی می داند که بر سرِ این و آن آمده است . اگر "کدی" را جوانی "ایمز" نام به کوی بدنامی ببرد، خود را "ِزناکار" می داند و بارها به پدر خود می گوید "ِزنا با محارم کرده ام پدر" (92). او گناه "ایمز" را همان گناه "خودش" می داند و می گوید: " من بودم؛ دالتون ایمز نبود " (95). گاه آرزو می کند که "غیر باکره" او باشد نه "کدی" که هیچ گاه اسمش را بر زبان نمی راند و به جایش از ضمیر "او" استفاده می کند، زیرا احساس می کند با نام بردن از او، داغ دلش تازه می شود. او در عالم پندار، خود را مسؤول حراست از بکارت خواهر می داند و

1. Saint François 2. Super Ego

و چون نتوانسته به وظیفه ی خطیر خود عمل کند ، خود را می نکوهد و عذاب می دهد. در این حال، ما خوانندگان به یاد "نفس لوّامه" ای می افتیم که در علم اخلاق قدیم رایج بود و شخص را به خاطر تعطیل اوامر و نواهی اخلاقی و مذهبی، ملامت می کرد. او گاه به خاطر این که پدر ناگزیر شده مزرعه ی برادرش، "بنجی"، را بفروشند تا هزینه ی تحصیلات عالی او را در دانشگاه "هاروارد" تأمین کنند، آماج حمله ی "نفس لوّامه" یا عذاب وجدان می شود: " مزرعه را فروختند " (144) . هنوز "بنجی" را به تیمارستان "جکسن" 1 نفرستاده اند "کونتین" برای خودش پیشاپیش ماتم گرفته است:

***" آن وقت بنجی را به جکسن می فرستند نمی توانم گریه کنم حتی گریه هم نمی توانم بکنم "* (فاکنر 144) .**

در کشاکش فیزیکی او با "جرالد" خودش مضروب و خونین شده است اما در جهان ناخودآگاهش، احساس عذاب وجدان می کند و دوست دارد نزد او رفته، عذرخواهی کند:

**" شریو گفت: " فقط همین مانده که بروی معذرت خواهی هم بکنی " (192) .**

"کونتین" از شمار آن دسته از روان نژندهایی است که به جای این که به فکر درمان زخم های خود باشد، نگران لکه دار شدن جلیقه و پیراهن خویش است. این اندازه وسواس در نظافت و منش "جنتلمنی"، "شریو" را خشمگین می کند:

**" آه ! این لباس لعنتی را فراموش کن. چشمت درد می کند؟ . . . بابا ! لباست را ول کن. آن کهنه را بگذار روی چشمت. فردا اول وقت، لباست را می فرستم لباسشویی " (190) .**

کار "کونتین"، "خودخوری" است . گویی "حُزن" را بر شادی برگزیده است. او شبیه آن "پوپک" و "بوتیمار" ی است که در *منطق الطیر* "عطار نیشابوری" بر کناره ی دریا تشنه می نشیند و آب نمی خورد مبادا از آب دریا، کم شود. "فروید" میان "حُزن" 2 و "مالیخولیا" 3 فرق می گذارد. در "حُزن"، "جهان" روشن بر آدم خودخور بی ارزش و تهی می شود. در "مالیخولیا"، "خود" (شعور) آدمی، بی ارزش و تهی می شود (فروید، *گزیده ی کلی،* 1957،127). آنچه باعث می شود "کونتین" گرفتار "مالیخولیا" (ملانکولی) شود، دو عامل است: نخست بی بهرگی او از "عشق" و مهر نسبت به دیگری و برعکس. به نظر "فروید"، "عشق"، عاطفه ای مربوط به "ناخودآگاهی" است. او نتوانسته مهر روزگار کودکی خود را به مادر به دیگری "فرافکنی" 4 کند او تنها و رها شده است. به نظر "فروید"، "حُزن" ربطی به "ناخودآگاهی" ندارد و از جمله وسواس های فکری و ساخته و پرداخته ی ذهن بیمار است. پیش از این هم گفته ایم که او حتی وقتی با "ناتالی" نامی هم مشغول همکناری است (158) لذت "عشق" را بر خود و او حرام می کند. او با این ذهنیت مسموم که گویا همکناری، چیزی از جنس "گناه" و "تجاوز" است، لذت جنسی را به زهر تبدیل می کند. به تعبیر *مثنوی معنوی*:

گفت ادبار ، گر ادبارجو است خار روییده ، جزای ِکشت او است

او چنان در برابر خنده و زنده دلی و عاطفه ی سرشار دختران دانشجو بی اعتنا است که دوستانش به طعن، "شریو"، دوست نزدیکش، را "شوهر او" صدا می زنند (197). "کونتین" گویی قصد دارد تمام عمر "عزب اوغلی" باقی بماند. او نمی تواند با یکی از این همه دختر دانشجو، رابطه ای عاطفی و سالم داشته باشد. او در "آدم" بودن خودش هم تردید دارد:

**" با خودم گفتم چطور به این فکر افتاده بودم که می توانم عزب باشم، آن هم وقتی که تعداد زیادی از آن ها توی سایه راه می افتادند و با صدای نرم دخترانه شان . . . پچ پچ می کردند " (169) .**

قراینی در رمان نیز هست که نشان می دهد "کونتین" هم از مهر مادر، بی بهره مانده است:

***" کاش مادر می داشتم که اگر می داشتم آن وقت می گفتم مادر مادر ! "* (198-197)**

1. Jackson 2. Mourning 3. Melancholia 4.Projection

اینک که به مناسبتی از دورافتادگی "کونتین" از مادر و مهر او سخن به میان آمد، باید به رابطه ی مشکوک و نمادین او با خواهرش پرداخت که بارها به آن اشاره کرده ایم اما تفصیل آن را به طرح خوانش فرویدی موکول کرده ایم. خواننده در رمان چند بار به فرورفتن برادر در آغوش خواهر برخورد کرده است. او از یک سو می خواهد با چاقویی ابتدا خواهر را بی جان کند و سپس خود را بکشد (174). تهدید به کشتن خواهر، به خاطر ارتباط جنسی خواهر با "ایمز" و ازاله ی بکارت او است. خودکشی اش به دلیل احساس عذاب وجدانی است که دست از سرش برنمی دارد. اما او در همان حال، رابطه ای عاشقانه و جنسی با خواهر دارد. در گفته های او با خواهر، عنصری از "اروتیسم" 1 هست: گاه می گوید یادت می آید روزی که مادربزرگ مُرد "با تُنُکه توی آب نشستی؟" (همان) ، یا این که "دیلسی" به خاطر گل آلود کردن تنکه ات " چه قدر به جانت نق زد؟ " (175). این گونه جملات از طرف یک برادر بزرگتر به دختری هفده ـ هجده ساله، از گونه ای شور جنسی در گفتار حکایت می کند. گاه رفتار اروتیک او، عملی است. خواهر از او می خواهد به "پستان" ش دست بمالد و آن را فشار دهد. برادر مانند کودکان در آغوش خواهر فرورفته و می گرید:

**" اما نمی توانستم جلو "گریه" ام را بگیرم سرم را محکم به "سینه ی سفت" و نمناکش گرفت . . . آب توی تاریکی در میان بیدها غلغل می کرد و امواج "یاس" از هوا بالا می آمد " ( 175، تأکیدها از من است).**

حالت برادر در آغوش خواهر، به فرورفتن "کودک" در آغوش مادر شباهت دارد. گریستن کودکانه و مالیدن پستان خواهر، باز یادآور رفتار کودک شیرخوار پسر است که به باور "فروید" با مکیدن پستان مادر و لمس آن، ارضای جنسی می شود. چنان که در فصل مربوط به "تلمیحات" هم نوشته ایم، "یاس" نمادی از "عشق" و "اغوا" است و تکرار این واژه در سطح متن از زاویه ی دید "کونتین" بر تحریک غریزه ی جنسی او دلالت می کند. این که او پیوسته اصرار دارد به پدر بگوید: "من مرتکب زنا شده ام پدر" (95، 112) به دلیل وابستگی جنسی او به خواهر است. عمل "زِنا" عملا انجام نشده اما مانند فکری مزاحم پیوسته در ذهن او می گذرد. اگر از "ایمز" خشمگین است که چرا خواهرش را مانند کودکی در دست گرفته و به طرف او می آید (178) و اگر "ایمز" را تهدید به کشتن می کند یا از او می خواهد شهر را ترک کند (184)، یا خواهر را می زند زیرا به "ایمز" اجازه داده تا او را ببوسد (154) به این دلیل است که او را "رقیب" عشقی خود می داند. اگر به خواهر پیشنهاد می کند هر دو با هم از این شهر دور شوند و در جایی دیگر با هم زندگی کنند (143)، به دلیل وابستگی او به خواهر است، درست مانند وابستگی کودکی پسر به مادر در نخستین سال های زندگی. اگر سال ازاله ی بکارت خواهر را "سال مرگ خود" می داند (143) به خاطر همین "غیرت عشق" است. اگر از "هربرت هد" بیزار است و او را "بی سر و پا" می خواند (132)، باز به همین دلیل است. "کدی" برای "کونتین" تنها خواهر نیست؛ آمیزه ای از خواهر، مادر و همسر است. به این دلیل، "کونتین" هم نسبت به خواهر "مِهر"ی دارد که در آغوشش می گرید و هم "کین" ی که می خواهد او را بکشد. عذاب وجدان او ـ که باعث خودکشی او می شود ـ به خاطر همین "احساس گناه" 2 و "زِنا با محارم" است.

"فروید" در کتاب *توتم و تابو* 3 با توجه به منابع و مشاهدات مردم شناسان در جوامع بدوی مانند قبابل استرالیا به این نتیجه رسید که "زِنا با محارم" در روزگارانی دور میان بدویان وجود می داشته اما بر اثر رشد و تکامل اجتماعی، این گونه رفتار جنسی حتی در قبایل ابتدائی هم منع شده است:

" تقریباً در هرجا که این طریقه متداول است، شامل قاعده ای است به موجب آن وابستگان به یک توتم مشترک، از داشتن روابط جنسی با یکدیگر ممنوعند و بنابراین، نباید با یکدیگر ازدواج کنند" (فروید، 1351، 9).

1. Eroticism 2. Guilty feeling 3. *Totem and Taboo*

از نظریات "فروید" در این کتاب میتوان چنین نتیجه گرفت که اصولاً "فکر زنا با محارم" اندیشه ای پیشاـ تاریخی است و "تابوی ازدواج با محارم" به مرحله ای پیشرفته تری از تاریخ بازمی گردد که "درون همسری" 1 به "برون همسری" 2 تغییر جهت داده است و باعث گسترش مناسبات اجتماعی، فرهنگی و تکامل روانی انسانی شده است. پس رفتار "کونتین" با خواهر، رفتاری غریزی، ضد تاریخی و ضد اجتماعی است. به نظر "دورین فاولر" 3 در رفتار "کونتین" تناقضی هست:

" کونتین می کوشد کدی را از داشتن رابطه ی جنسی با دالتون ایمز بازدارد و در همان حال، خود می خواهد چنین رابطه ای با خواهر داشته باشد، اما می کوشد چنین علاقه ای را در خود، سرکوب کند تا به سرنوشت "بنجی" گرفتار نشود" (فاولر، 1997، 37).

به نظر "فاولر"، "بنجی" به این دلیل "اخته" شده که ظاهراً خواسته به دختر همسایه نزدیک شود و "تابو" ها را بشکند. انس بیش از اندازه ی این برادر با خواهر حتی در سی و سه سالگی، در حکم "زنا با محارم" است و به همین دلیل به اشاره ی پدر، اخته شده است. "اختگی"، "کونتین" به گونه ای سمبولیک، به این معنی است که او قادر به برقراری رابطه ی جنسی و ازدواج با "غیر اقارب" نیست و مانند برادر عقب افتاده ی ذهنی دیگر خود، بیش از اندازه به "کدی" وابسته است. از نظر "فاولر" حتی "جیسن" نیز به نوعی "اختگی" گرفتار است و به همین دلیل، از زن جماعت بیزار است و خیال ازدواج ندارد. او با "پول" ازدواج کرده و آن را بر "زن" برگزیده است (همان). اینک پس از این اشاره ی ناگزیر، دیگر بار به "مالیخولیا"ی "کونتین می پردازیم.

دومین علت "ملانکولی" شخصیت رمان "خوارمایه شدن" او است. "فروید" در این مورد می گوید:

" ملانکولی وقتی پیش می آید که شخص "عزت نفس" 4 یا کرامت انسانی خود را از دست می دهد و "خود" آدمی، بی اندازه خوار و خفیف می شود (فروید، *گزیده ی کلی،* 127).

نمونه ای از "خوار و خفیف شدگی" وقتی است که "کونتین" با "ایمز" درگیری فیزیکی پیدا می کند: نه می تواند ضربه ای به او بزند و نه حتی با تپانچه ی آماده ای که "ایمز" به او می دهد، به طرف وی شلیک کند:

**" من مثل دخترها از حال، رفته بودم " (187) .**

در رویارویی با "جرالد" نیز به شدت خفیف می شود، زیرا ـ چنان که از توضیحات "شریو" برمی آید ـ "جرالد" هر روز به "باشگاه" می رفته و تمرین مشت زنی می کرده است (191). اما علت درگیری "کونتین" با او "خالی بندی" دانشجوی ورزشکار در مورد دختران و عشقبازی های او با آنان بوده است که طبق معمول "کونتین" ناتوان از برقراری رابطه ی جنسی را پریشان خاطر و خشمگین کرده است. در ذهن معلول و حساس "کونتین" هر گونه "رابطه" ی دیگری با دختران، در حکم "رابطه" با "کدی" است. بنابراین، او به نمایندگی از همه ی دختران و زنان غایب، وظیفه ی خود می داند که از "حیثیت" آنان دفاع کند که در این حال، سیمای "دون کیشوت" 5 را به یاد خواننده می آورد. او چون نتوانسته از خواهر خود مراقبت کند، به شدت در برابر طعن و تعریض دیگران حساس است و از آن، رنج می برد. نکته ی مهم در خوانش رمان، این است که "کونتین" عادت دارد در ذهن خود "جاشین سازی" کند؛ یعنی مثلا ً به جای "لیدا" 6 ـ که یک شخصیت اسطوره ای یونانی است و مورد تعرض و تجاوز "زئوس" 7 قرار گرفته که به صورت "قو" بر او پدید شده است ـ "کدی" را می گذارد:

1. Endogamy 2. Exogamy 3. Doreen Fowler 4. Self-esteem 5. Don Quixote 6. Leda 7. Zeus

**"پنهان شدن لیدا توی بوته ها و آه و ناله کردنش برای قو " (192) .**

در این تعبیر، "لیدا" استعاره ای از "کدی" است که مورد تعرض "قو" (ایمز) قرار گرفته و برادر غیرتمند، نتوانسته چنان که لازم است، از خواهر خود مراقبت کند. این اندازه حساسیت نسبت به هنجارهای اخلاق اجتماعی و مایه ی عذاب برادر از نظر "فروید" فاجعه بار است. " فروید" در آخرین فصل کتاب *تمدن و ناخشنودی هایش* 1 به این گونه حساسیت های بی اندازه "روان نژندی های جمعی" 2 می گوید و اعتقاد دارد که این گونه روندهای اعتقادی از جمله ی "موانع مهم تحول و تکامل فرهنگ" هستند و :

" بسیاری از نظام های تمدن یا دست کم در مراحلی از تحول تمدن، زیر فشار روند متمدن شدن، جنبه ی روان نژندانه پیدا می کنند. "

یکی دیگر از مسائلی که "فروید" به آن پرداخته است "خود دوستی" یا "خود شیفتگی" 3 است. بهتر است به شخصیت دیگر رمان "بنجی" بپردازیم که پیش از این از وی، به عنوان نمادی از "طبیعت غریزی" یاد کرده ایم. اینک که به بررسی روان کاوانه آهنگ کرده ایم، می افزاییم بر اساس مصطلحات "فروید"، "بنجی" تجسم "نهاد" 4 است. از

نظر "فروید" آنچه از آن به "نهاد" تعبیر می کنیم، همان انبار عظیم "غرایز" است که پیوسته سرکشی می کنند و در *قرآن مجید* مصداق آیه ی شریفه ی "ان ّ الننفس َ لامّارة بالسوء" (53 : 12) است. "فروید" در *مفهوم ساده ی روانکاوی* می نویسد:

" [ گاه ] غرایز موجود در "نهاد" هریک شخصا ً استقلالی به دست آورده بدون آن که منافع تمام شخصیت را در نظر گیرند، هدف های خویش را جدا جدا تعقیب می کنند. در چنین وضعی، از تنها چیزی که این غرایز پیروی می کنند، قوانین بدوی روانی است که در اعماق "نهاد" فرمانروایی دارند " ( فروید، 1346، 63-62).

در "بنجی" چیزی به نام "خود" و "شعور" وجود ندارد. او به تمامی "نهاد" و طبیعت وحشی و بدوی آدمی است. او تنها به یاری حواس، به ویژه حس بویایی خود می تواند گونه ای از "شناخت حسی" و سطحی خود را به دیگران نشان دهد؛ نوعی از شناخت که در حیواناتی چون سگ و گربه نیز قابل تشخیص است. دقت شود که ما در باره ی کسان این رمان بارها نوشته ایم و گاه، به نظریات متفاوتی اشاره کرده ایم. آنچه در این نوشته مطرح می شود، صرفا ً دیدگاهی روانکاوانه و بر پایه ی مفاهیم "فرویدی" است. یکی از نمودهای فعالیت "نهاد"، "خود دوستی" یا "خود شیفتگی" است. شخصیت های "خود شیفته" همیشه با اشیایی شناخته می شوند که پیوسته با خود، دارند و هیچ گاه آن ها را از خود، دور نمی کنند. امکان ندارد خواننده او را بدون در دست دادن گل، بطری، دمپایی، نازبالش و جز آن ها در نظر آورد. او با متعلقاتش ، شناخته می شود و اگر آن ها را از او بگیرند ، می نالد :

**" دیلسی گفت : " یه گل بده دستش . همینو می خواد . . . گلی بهم داد " (20) .**

اما تنها گلی که می تواند "خود شیفتگی" او را نشان دهد، گل "نرگس" است :

**" لاستر به دو، خانه را دور زد و به طرف باغ رفت . با یک شاخه نرگس ، بازگشت " (352) .**

چنان که می دانیم در اساطیر یونان باستان "نارسیس" جوان زیبایی بود که عشق را خوار می داشت. یک روز که بر اثر تشنگی ناچار شد سیمای خود را در آب ببیند:

" در آن جا وی عکس صورت خود را دید و خود، عاشق خود شد. وی که از آن پس به دنیا بی اعتنا شده بو ، روی تصویر خود چندان خم شد که پس از اندک زمانی، جان سپرد " ( گریمال، 1356، 606) .

1. *Civilization and its Discontents* 2. Collective neuroses 3. Narcissism 4. Id (=Other, Libido)

دومین شیئی که می تواند او را آرام کند، نگاه کردن به "آینه" است:

**" رفتیم اتاق مادر. آتشی توی اتاق بود . . . آتش دیگری توی آینه بود " (74) .**

علت این که "بنجی" مانند همه ی کودکان این اندازه به "آینه" علاقه دارد و پیوسته خود را در آن می بیند، لذتی است که کودک از مشاهده ی خود در آینه می برد. کودک، خود شیفته است و هرچیز که او را به یاد خودش بیندازد، برایش لذت بخش است. در اسطوره ی "نارسیس" هم "آب" کارکردی معادل "آینه" داشته است. "نظامی" می گوید:

آینه آن روز که گــــیری به دست خود شکن آن روز ، مشو خودپرست

"بنجی" همان "کونتین" است با این تفاوت که "بنجی" تبلور "نهاد" و "طبیعت" وحشی و دست نخورده ی "جنوب کهن" است و پیوسته مانند کودکان می نالد و "کونتین" نماینده ی "خود" ی است که آگاهانه به همان حساسیت ها و رفتارهای کودکانه ادامه می دهد. "بنجی" می نالد و نق می زند؛ "کونتین" خودخوری می کند و در درون، می گرید.

نمود دیگری از "خود شیفتگی" در اعضای خانواده ی "کامپسن" ، شیفتگی بیش تر آنان بر تبار و نیاکان خویش است . آقای "کامپسن" به داشتن سه ژنرال و یک فرماندار در تبارش، می نازد (119). خانم او نیز با گفتن این ادعا که **" دودمان من در اصل و نسب، چیزی از دودمان تو کم نداره "** (56) به خود، می بالد. "کونتین" به این دلیل "ایمز" را خفیف و خوار می دارد که از جمله ی "اشراف" نیست:

**" دیدم [ پیراهنش ] . . . مرغوب ترین پارچه ی فلانل است . . . اما "نجیب زادگی" در آن، نبود . دستک دنبک تئاتر " (109-108) .**

"شریو" به "کونتین" می گوید علت ناراحتی خانم "بلاند" از تو این است که به هنگام درگیری جسمی با "جرالد" جانب "اصل و نسب" خود و او را فرو نهاده ای و مثل "جنتلمن" ها رفتار نکرده ای :

**" به خود دعوا، اعتراض ندارد؛ اصل و نسب است که ناراحتش می کند. فکر می کنم از این که اصل و نسب را بهتر از این نگه نداشتی، حیثیتت کمی لکه دار شد " (191-190) .**

"جیسن" به این دلیل از "کراوات قرمزی" و دوست پسر "دوشیزه کونتین" متنفر است که با "یکی از اون بچه مزلّف ها" در بیشه پنهان می شود (212) و این، همان تعبیری است که "کونتین" نیز "ایمز" را با آن، می نکوهد (154) . "جیسن" هم به این دلیل به تبار اشرافی خود می نازد که روزگاری اجدادش، صاحب "برده" بوده اند و در همان زمان، دیگران حتی " ِپهِن" هم بارشان نبوده است (269). طبعا ً آن که به تبار اشرافی خود می بالد، دیگران را "خوار" می دارد و از آنان، بیزاری می جوید. بیزاری از دیگران، قطب دیگر "خود شیفتگی" است. انزجار "جیسن" از "یهودی ها" (219 ، 220)، "نیویورکی ها" (246 ، 256)، "نمایشی ها" ( 262) به ویژه "کاکا سیاه ها" (217 ، 218 ) نمودهایی از همین "خود شیفتگی" نژادی است. او زمانی هم که پنج ـ شش ساله بود، عروسک های کاغذی "کد " را پاره می کرد تا حرص او و "بنجی" را درآورد (78) و چون بزرگ می شود، بلیط های نمایش را ـ که رایگان به او داده اند ـ در بخاری می اندازد تا "لاستر" با آن ها به "نمایش" نرود (286). آشکار است که رفتارهای دوران بلوغ و میان سالگی، ادامه ی طبیعی همان رفتارهای خود خواهانه ی روزگار کودکی او باشد. "کونتین" را تجسمی از "من ِ برتر" معرفی کردیم. "جیسن" دقیقا ً عکس چنین منشی را دارد. از این که مادرش خوب نمی بیند و نمی تواند چک ها و حواله های "کدی" را ببیند و کنترل کند، قلبا ً خوشحال است (246). وقتی حاضر می شود یک لحظه "کونتین" را به مادرش، "کدی"، نشان دهد و در ازای آن صد دلار بگیرد، وجدانی کاملا ً آسوده دارد :

**" خوش حالم که از آن جور وجدان ها ندارم که مجبور باشم دائما ً مثل توله سگ مریض، ازش مراقبت کنم " (258) .**

مفهوم دیگر در نظریات روانکاوانه ی "فروید"، "بازگشت" 1 روانی است. هرگاه آدمی با وضعیت دشوار و ناخوش آیندی روبه رو شود، احتمال دارد رفتار های ذهنی و عملی از خود نشان دهد که نشان دهنده ی "بازگشت" او به عوالم کودکی است . "فروید" در *آن سوی اصل لذت* این گونه رفتار روانی را نمودی از غریزه ای می دانست که :

" همگانی ترین گرایش هر موجود زنده، میل به بازگشت به جهان منفعل و آرام 2 است " ( *گزیده ی کلی،* 1957،166).

بحث "فروید" در این مورد با این پیش فرض آغاز می شود که :

" همه ی غرایز ارگانیک، محافظه کار هستند و از نظر تاریخی، به طرف بازگشت جهتگیری شده اند؛ به طرف بازگشت به چیزی که پیش از آن، بوده است ( همان 159).

مثلا ً بنجی سی و سه ساله ـ که تنها حامی و دوستدار خود، "کدی "، را ازدست داده است ـ با دیدن دروازه، پیوسته به یاد "کدی" می افتد که بیست و شش سال پیش، هرگاه از مدرسه بازمی گشته، او را بغل می گرفته و می نواخته است:

**" کدی گفت: " بنجی ! سلام ! " دروازه را باز کرد و آمد تو و خم شد " (16) .**

"کونتین" در حالی آرزو می کند "کاش مادر می داشتم" ( 198) که دانشجوی دانشگاه است اما هنوز نتوانسته کسی را پیدا کند که بتواند بر او مهری بیفکند یا خود دل به نزد دیگری برد و به زبان روان شناختی بگوییم: نتوانسته "زنی" را جانشین "مادر" سازد و مِهری را او نسبت به مادر داشته بر همسر یا زنی دیگر "فرافکنی "کند. او که شاهد تباهی بسیاری از ارزش های اخلاقی و اجتماعی "جنوب کهن" است، به جای قبول وضعیت نو و تطبیق خود با آن، پیوسته به یاد اعصار گذشته است و گونه ای "غربت زدگی تاریخی" در خود احساس می کند. در این حال، او به کودکی می ماند که از "مادر ِ گذشته ها" به دور افتاده است. "خودکشی نمادین" او، کوششی برای پیوستن به همان گذشته های دور تاریخی است. او می خواهد در اعماق رودخانه باقی بماند. این "اعماق" شاید تعبیری دیگر از همان "اعماق جنوب کهن" یا زمان و مکان آرمانی و رؤیایی او باشد . او به "غار و مغاره های دریا" می اندیشد که **" با آرامش، به سوی امواج لرزان می غلتند "** (200).

آرزوی "بازگشت" به گذشته های طلایی، گاه به صورت اندیشیدن به "باغ عدن" نمود می یابد؛ یعنی جایی که "آدم و "حوا" در آن، به فراخی و آسودگی خاطر می زیستند و هرکجا که می خواسته اند، می رفته اند و اندوهی نمی داشته اند. او بارها به هنگام "گفت و گوی درونی" به یاد این "بهشت از دست رفته" می افتد و حسرت می برد. او گاه از دمیدن "صدایی روی عدن" یاد می کند (124، 123) که سرزمین رؤیایی او است. "جیسن" اهل چنین عوالمی نیست اما گاه که زندگی و واقعیت بر او سخت می گیرد، به جهان "خیالبافی" 3 روی می آورد تا در آن، به خدمت ِ یک یک دشمنان خیالی خود برسد و حقشان را کف دستشان بگذارد.

"فروید" گرایش به "فانتزی" را در حکم آرزی بازگشت به "زهدان" و مراحل جنینی آدمی می داند و در فصل اول کتاب *سخنرانی مقدماتی در باره ی روان کاوی* 4 (1917-1916) می نویسد:

" روابط ما با جهان از ابتدا چنان است که نمی توانیم بدون وقفه و درنگ، تاب جهان را بیاوریم. بنابراین گاه گاهی از آن ، پس می کشیم و به وضع ابتدائی خود ـ به وضعی که مخصوص وجود جنینی ما است ـ بازمی گردیم یا لااقل، محیطی سخت مشابه آن برای خود می آفرینیم : گرم، تاریک و بی تحریک " ( آریان پور، 1357، 220) .

1. Regression 2. To turn to the peace of inorganic world 3. Fantasy 4. *Vorlesungen zur Einführung in die Psychanalyse* . kapitel 1. ( *Introductory Lectures on Psycho-analysis* ), Chapter 1.

چون "کلانتر" از تعقیب "دوشیزه کونتین" و دوست پسرش تن زده است "جیسن" در عالم پندار، جهان واقع را به کناری می نهد تا دنیای رؤیایی خود را بیافریند:

**" خودش را در عالم خیال می دید که با یک فوج سرباز، وارد دادگاه شده و کلانتر را بیرون می کشد " (339) .**

در این میان ـ اگر از "دیلسی" مهربان بگذریم ـ "کدی" و دخترش، یگانه شخصیت هایی در رمان هستند که تبلور "شور زندگی" به شمار می روند. "فروید" به یک نکته ی مهم در حیات روانی جوان اشاره می کند:

" در روزگار بلوغ و فردیت یابی انسان، بخشی از زندگی باید وقف این مهم شود که آدمی خود را از قیمومیت پدر و مادر بیرون بیاورد. تنها پس از تحقق این هدف است که می شود گفت فرد بالغ از دوره ی کودکی خود دور شده و به یک عضو مستقل در واحد جامعه تبدیل شده است " (*مقدمه ی کلی،* 346-345) .

مسلما ً بلوغ جنسی و فکری اما زودرس "کدی" برایش معضلات بی شماری به وجود می آورد و آبستنی او عملا ً یک بدبختی است اما "کدی" اصلا ً "فاسد" نیست و این که "کونتین" غیور خواهر را "فاحشه" خطاب می کند (183) از سر ِ نادانی و ناتوانی جنسی است. بلوغ جنسی "کدی" به تعبیر "فروید" او را به سوی بلوغ فکری و بیرون رفتن از قیمومیت خانواده ای برمی انگیزد که مادر او را "بدکاره" (249) و مایه ی ننگ خانواده می داند. او برخلاف "کونتین" عشق و عاطفه ای را که در "ناخودآگاهی" اش وجود دارد، بر دیگری "فرافکنی" می کند و با جدایی از خانواده، سفر روانی خود را به قصد رسیدن به "همانند سازی" 1 آغاز می کند. در روان کاوی "فروید" فرض بر این است که پس از جدایی "خود" از "جز خود":

" قسمت اعظم "لیبیدو" [ انرژی حیاتی ] متوجه "جز خود" می شود و تنها قسمت کوچکی از آن به "خود" می گراید. اما به هنگام "عشق" تقریبا ً تمام "لیبیدو" ی موجود در "خود" (عاشق) و "جز خود" (معشوق) یکجا گرد می آیند؛ به لفظ دیگر "خود" در "جز خود" حلول می کند " ( آریان پور، 1357، 199).

"کدی" بارها به برادر خود ـ که آن همه از "ایمز" بیزار است ـ می گوید:

**" برایش می میرم براش مرده ام باز هم هی براش می میرم " (174) .**

این اندازه مهرورزی نسبت به "جز خود" از یک مکانیسم روانی حکایت می کند که به آن "همانند سازی" می گویند؛ یعنی عاشق می کوشد خود را با معشوق همانند کند و جدایی میان خود و دیگری را از میان بردارد. "شوهر" و "معشوق" را جانشین پدر" سازد و خود را برای "مادر" شدن آماده کند. او از همان هفت سالگی به همگان اعلام می کند که بالاخره از این خانه فرار خواهد کرد (29). "دوشیزه کونتین" نیز به راه مادر می رود. همه ی همّ و غمّ او هم فرار از خانه ای است که او را "سلیطه" (207) می نامند. او خانه را "جهنم" می خواند و آشکارا به "جیسن" می گوید:

**" جهنم رفتن، بهتر از این است که پهلوی تو باشم " (217) .**

مهری که او بر "جک" افکنده، او را از آسیب اعضای خانواده، ایمن می دارد. سمت و سوی این "رابطه" را خود زندگی تعیین خواهد کرد. تقلای او و دوست پسر، کوششی برای رسیدن به آزادی از "قیمومیت" برادر حسابگر است. این خانواده با همان فرهنگ عهد عتیقی اش مانند "دایناسور" ها در حال انقراض است اما "کدی" و "دوشیزه کونتین" دنیای "مدرن" را خواهند ساخت و شیوه ی درست زندگی را خواهند آموخت.

در برابر این همه "شور زندگی" 2 آنچه در "کونتین" هست، همگی از جنس "شور مرگ" 3 است. به نظر "فروید" در مقاله ی *خود و نهاد* 4 :

1.Identification 2. Eros 3. Thanatos 4. *The Ego and the Id*

" این سائقه (رانه) آدمی را به سوی مرگ فرامی خواند و باعث "خود انهدامی" 1 شخص می شود. فرض بر این است که وظیفه ی "غریزه ی مرگ" 2 این است که موجود زنده را به موجودی میرنده تبدیل کند " (فروید، 1987، 380) .

"فروید" نخستین بار این اصطلاح را در سال 1920 در کتاب *فراسوی اصل لذت* 3 به کار برد و در آن آشکارا از تضاد میان "غریزه ی مرگ" با غرایز و "سائقه های زندگی بخش" 4 یاد کرد. به باور او "سائقه های زندگی بخش" باعث تقویت و تکامل "شور زندگی" می شود و غریزه ی جنسی، یکی از جلوه های "شور زندگی" است (همان 316).

"شور مرگ" را در "آقای کامپسن" به گونه ای محسوس تر در عرق خوری او می توان مشاهده کرد. او با هر بطری نوشابه ی الکلی، یک قدم به سوی مرگ نزدیک تر می شود. "جیسن" می گوید:

**" هیچ وقت، وقت نداشتم مثل پدرمان از بس عرق بخورم، گور خودم را بکنم " (208) .**

بخشی از سرمایه ی پدر پس از خانه نشینی و کناره گیری اش از مردم (263) به خاطر "الکلیسم" او تباه می شود:

**" پدرمان، دار و ندارش را سر مشروب گذاشت " (226) .**

اندیشه های تباه و آغشته به بدبینی و جبری مذهبانه اش، نمودی از چیرگی "غریزه ی مرگ" بر او است:

**" پدرمان می گفت که انسان، مساوی است با حاصل جمع بدبختی هایش. پدرمان می گفت: ممکن است گمان بری که روزی عاقبت بدبختی خسته می شود، اما آن وقت خود زمان، مایه ی بدبختی ات خواهد شد " (122) .**

"غریزه ی مرگ" و "خود انهدامی" در "کونتین" گاه به صورت فرار از چنبره ی "زمان" نمود می یابد که شکستن ساعت (96)، لگد کردن سایه ی خود (92 ، 97)، گذاشتن ساعت در کشو هم اتاقی اش پیش از خودکشی (205) نمودهایی از این خود انهدامی است. "فروید" از یک رشته نمادهایی یاد می کند که مبین مرگ هستند مانند "سفر" که در یکی از سخنرانی هایش با عنوان *نمادگرایی در رؤیاها* 5 آمده که در کتاب *مقدمه ای کلی بر روانکاوی* (1920) نقل شده است. آخرین سفر "کونتین" با تراموای شهری و اتوبوس است ـ که اصرار دارد در سمت "چپ" هم بنشیند:

**" به زودی تراموا سر رسید. سوار شدم . . . جایی را در سمت چپ پیدا کردم و نشستم " (194).**

"چپ" نمادی از کشیده شدن آدمی به سمت "خود انهدامی" و تباهی است. می توانید تعبیراتی مانند "وزیر دست راست" و "وزیر دست چپ" را در حکایات *هزار و یک شب* و *امیر ارسلان نامدار* به ذهن بیاورید که در آن ها "وزیر دست راست" شاه را به "راه راست" یا "خود" هدایت می کند و "وزیر دست چپ" کینه توز و توطئه اندیش او را به "گمراهی" یا جهان "نهاد" فرامی خواند. گاه "غریزه ی مرگ" در عبور از "پل" نمادینه می شود که آدمی را به راهی برگشت ناپذیر دعوت می کند:

**" پل که بسته شد، از رویش رد شدم و به سمت دیگر آن رفتم . . . چه می شد که چیزی می داشتم و سایه ام را توی آب فروبردم و آن قدر نگهش می داشتم تا غرق شود " (106) .**

نمود دیگر چیرگی "تاناتوس" بر "شور زندگی" اصرار "کونتین" در رفتن به جاهایی تاریک است:

***" توی تاریکی توی سکوت و پل که قوس می زد توی سکوت تاریکی خواب آب آرام و تند خدا حافظی نه "* (198) .**

اصرار "کونتین" از عبور از کوچه هایی که سایه دار است یا نشستن در آن قسمت از اتوبوس که سایه دارد، نیز نمودی از چیرگی "غریزه ی مرگ" است:

**" سمت چپ را پیش گرفتم، اما خالی بود؛ فقط پلکان . . . توی سایه ها می رفت " (197) .**

1. Self-destruction 2. Death instinct 3. *Beyond the Pleasure Principle* 4. Life- producing drives 5. *Symbolism in Dream*

منابع :

آریان پور، امیر حسین. *فرویدیسم: با اشاراتی به ادبیات و عرفان.* تهران: چاپ دوم، امیر کبیر، 1357.

فاکنر، ویلیام. *خشم و هیاهو.* ترجمه ی صالح حسینی. تهران: انتشارات نیلوفر، چاپ چهارم، 1381.

فروید، زیگموند. *مفهوم ساده ی روانکاوی.* ترجمه ی فرید جواهر کلام. تهران: سازمان کتاب های جیبی، چاپ دوم، 1346.

------------. *توتم و تابو.* ترجمه ی دکتر محمد علی خُنجی. تهران: کتابخانه ی طهوری، چاپ دوم، 1351.

گریمال، پی یر. *فرهنگ اساطیر یونان و رُم.* ترجه ی احمد بهمنش. تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، 1356.

میزیاک، هنریک؛ استاوت سکستون، ویرجینیا. *تاریخچه و مکاتب روان شناسی.* ترجمه ی احمد رضوانی. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، چاپ اول، 1371.

Fowler, Doreen. *The Return of the Repressed.* Charlottesville: University of Virginia Press, 1997. Cited in: *Learning to Read and Searching with William Faulkner.*  By: Ann Brennan, 2007.

Freud, Sigmund. *A General Introduction to Psychoanalysis.* New York: Bony and Live Right, 1920.

--------------- . Rickman, John (Ed.). *A General Selection from the Works of Sigmund Freud*. Doubleday Anchor Books, 1957.

--------------. "The Ego and the Id" in: *On Metapsychology* (Middlesex 1987). Cited in: *Wikipedia*: the free encyclopedia.

Stein, Jean. *Writers at Work: The Paris Review Interviews* (Viking Compass, 1959) *.*Cited in: *Faulkner’s Drift from Freud to Marx.*

Strandberg, Victor. *Faulkner’s Draft from Freud to Marx.*  2010. www. dukeSpace.lib.duk.edu.